

داستانهای کودکانه

گلخونه پر از گل لاله و رز بود گلهای زیبا و شاداب . توی گلخونه همه شاد و خوشحال بودن و همدیگه رو دوست داشتن.



گلخونه پر از گل لاله و رز بود گلهای زیبا و شاداب . توی گلخونه همه شاد و خوشحال بودن و همدیگه رو دوست داشتن. گلها می گفتند این بوی خوبی که توی گلخونه همه جارو پر کرده بوی دوستی و محبت . گلها خیلی خوش اخلاق بودن و هیچ وقت به خاطر خوشگلی و خوش بویی خودشونو بهتر از دیگران نمی دونستند و تکبر نمی کردن. اما توی این گلخونه فقط یه دیوار بود که خیلی اخمو بود. این دیوار دیوار سمت چپ گلخونه بود و دائما با عصبانیت به گلها نگاه می کرد. دیوار عصبانی و بدجنس، گلها رو دوست نداشت چون به خوشگلی گلها حسادت می کرد. باغبونو دوست نداشت چون باغبون به گلها محبت می کرد. مردمو دوست نداشت چون مردم برای دیدن گلها به گلخونه میومدن و به اون توجهی نداشتن.

دیوار برای اینکه گلها رو اذیت کنه هر روز ترک می خورد و به گلها می گفت الان خراب می شم روی سرتون . اما گلها دیوارو دوست داشتن بهش می گفتن اینطوری نکن .خودت خراب می شی.

گلها برای اینکه به دیوار نشون بدن دوشش دارن حتی لای ترکهای دیوار هم روییدن و سعی کردن دیوار کهنه و بدجنس رو زیبا کنن اما دیوار باز هم از گلها متنفر بود.

دیوار هر روز بیشتر ترک می خورد و خودشو کج می کرد روی سر گلها و اونها رو می ترسوند و با یه صدای خشن و کلفت می گفت الان می ریزم الان می ریزم رو سرتون و همتونو له می کنم.

گلها هر چند از دیوار ترسیده بودن ، اما چیزی نمی گفتن. اونا نمی خواستن کینه و نفرت دیوار حسود رو بیشتر کنن. دلشون می خواست با دیوار دوست بشن .اما حسادت، تمام قلب دیوار رو پر کرده بود. به خاطر همین تمام زورشو زد تا خودشو روی سر گلها خراب کنه . ترک دیوار بیشتر و بیشتر شد تا اینکه باغبون به فکر چاره افتاد و از مردم کمک خواست. مردم که عاشق گلها بودند برای کمک داوطلبانه اومدند. اول همه گلها و گلدونها رو از گلخونه بیرون بردند بعد شروع به خراب کردن دیوار حسود کردند . مردم دیوار حسود رو و به بیابونی دور و پر از زباله بردن و به جاش یه دیوار محکم و مهربون ساختند و روش عکسهای بسیار زیبایی از گلها کشیدند. دیوار محکم و مهربون سالهای طولانی از گلهای گلخونه مواظبت کرد و انقدر به دوستی با گلها ادامه داد که برای همیشه خودش هم بوی گل گرفت.